نگاهی به زندگی و زمانه نزار قبانی

وطن‌دار عاشق

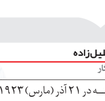

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

«روزی که در ۲۱ آذر (مارس) ۱۹۲۳ در خانه‌ای از خانه‌های قدیم دمشق به دنیا آمدم، زمین نیز درحال ولادت بود و بهار آماده می‌شد که جامه‌دان‌های سبز خود را بگشاید. زمین و مادرم در یک زمان حامله شدند و نیز در یک زمان وضع حمل کردند. آیا ولادت من در فصلی که طبیعت در آن بر ضد خود به ما می‌خیزد و درختان، همه جامه‌های کهنه‌شان را از تن می‌افکنند، تصادفی بود؟ آنچه می‌دانم این است که در روز تولدم، طبیعت به اجرای انقلاب خود بر ضد زمستان سرگرم بود و از مزرعه‌ها و گیاه‌ها و گل‌ها و گنجشک‌ها می‌خواست که او را در این انقلاب در برابر روش یکنواخت زمین تایید کند. این چیزی بود که در درون زمین می‌گذشت اما در بیرون آن، نهضت مقاومت برضد اشغال فرانسویان، از روستاهای سوریه به شهرها و محلات مردم متوسط گسترش می‌یافت. محله «شاغور» یعنی جایی که ما در آن سکونت داشتیم، یکی از دژهای مقاومت بود. سرکرده‌های محله‌های دمشق، تاجران و صاحبان حرفه‌ها و پیشه‌وران بودند که به نهضت وطنی کمک مادی می‌کردند و از دکان‌ها و خانه‌هایشان آنها را رهبری می‌نمودند. پدر من، توفیق القبانی، یکی از این مردم بود و خانه ما یکی از این گونه خانه‌ها. چه بسیار در عرصه شغلی وسیع خانه می‌نشستم و با علاقه فراوان و کودکانه‌ام به سخنان رهبران سیاسی سوریه گوش می‌دادم که در ایوان منزل ما می‌ایستادند و برای هزاران تن از مردم سخن می‌گفتند. از آنها می‌خواستند که در برابر اشغال فرانسویان مقاومت کنند و اهالی را به نهضت در راه آزادی وطن برمی‌انگیختند. در خانه ما در محله «مئذنه الشحم»، جلسات سیاسی پشت درهای بسته تشکیل می‌شد و نقشه‌های اعتصابات و تظاهرات و راه‌های مقاومت را طرح می‌کردند. ما از پشت درها استراق سمع می‌کردیم ولی نمی‌توانستیم چیزی از آنها بفهمیم. در آن سال‌ها، یعنی در دهه سوم قرن بیستم، مخیله کوچک من نمی‌توانست امور را به‌روشنی درک کند؛ اما روزی که دیدم سربازان سنگال (در آن دوره از مستعمرات فرانسه) در نخستین ساعات بامداد، با تفنگ و سرنیزه وارد خانه‌مان شدند و پدرم را در زیرپوشی با خود به بازداشتگاه صحرای «تدمر» بردند، دانستم که وی حرف‌ای دیگر به جز شیرینی‌پزی داشت یعنی به حرفه آزادی اشتغال می‌ورزید. پس پدرم هم شیرینی می‌پخت و هم حرف بیگانگان اشغال‌گر. مردم را برمی‌انگیخت و من از این تعدد شخصیت او خوشم می‌آمد و تعجب می‌کردم که چگونه می‌توانست شیرینی و خشونت را با هم گرد آورد. اینها را ذکر می‌کنم تا بگویم که این تعدد شخصیت در وجود پدرم، به من؛ و نیز به‌صورت آشکار به شعر من انتقال یافت.»

این بخش ابتدایی از کتاب «داستان من و شعر» است که نزار قبانی آن را به قلم و درباره خود نگاشته است. او در مقدمه همین کتاب می‌نویسد که «سچهارم شاعران جهان از ویرژیل گرفته تا شکسپیر و دانته و متنبی»، از اختراعات منتقدان یا لااقل زاییده صنعت و آرایشگری ایشانند. بدبختانه شاعران قدیم دفتر خاطرات نداشتند؛ اما من چنین دفتری دارم و این کتاب دفتر خاطرات من است و در آن جزئیات سفر خود را در بیشه‌های شعر ثبت کرده‌ام.»

راست این است که نزار قبانی در طول دوران حیات هنری‌اش، از جانب منتقدان فراوانی که به جبهه‌ها و نحله‌های فکری و اعتقادی و سیاسی گوناگون تعلق داشتند، بارها گزیده شده و مورد حملات تند و تیزی قرار گرفت. او در بین عموم مردم عرب‌زبان و پس از ترجمه آثارش در بین بسیاری از علاقه‌مندان شعر در جهان، جایگاهی بسیار بالا پیدا کرد؛ اما همان چیزی که نزار از آن انتقاد می‌کرد، یعنی فرهنگ بسته عربی از یک‌سو و بی‌هویتی و غرب‌زدگی نسل جدیدی که از این فرهنگ گریزان بودند در سوی دیگر، باعث شده بود که حملات شدیدی متوجهش شوند. اجداد نزار از نسل حضرت زین‌العابدین، امام علی بن حسین(ع) بودند و در دوره آزاد و ادیت سادات بنی‌هاشم توسط خلفای اموی، ناچار شدند به عراق و سپس دیپلماتیکش را در کشورهای مختلف عوض کرد. خودش می‌گوید «بیشتر اشعارم را به سفر مدیونم.» او در ۱۹۵۸ و سال سفیر سوریه در چین بود تا ۱۹۶۲، به‌مدت چهار سال سفیر این کشور در اسپانیا شد. اما نخستین کتاب شعر نزار قبانی در ۲۱ سالگی و همزمان با اواخر تحصیلش در دانشگاه منتشر شد. کتاب «زن سبزه‌رو به من گفت» وقتی منتشر شد، قبل و قال فراوانی به پا کرد. نسل قدیم با شدت تمام به این مجموعه تاختند چون شاعر در آن بی‌پرده از عشق و به زن سخن گفته بود، بی‌اینکه عشق زمینی را استعاره‌ای از چیز دیگر بگیرد. در چهان سنتی عرب اگر شاعری در یک شعر از زنی که معشوقه‌اش بود نام می‌برد، عشیره و خاندان آن زن را بی‌آبرو کرده بود؛ اما نزار زن را دارای مقامی بالاتر از وسیله‌ای برای اطفای غرایز مردانه می‌دانست. او به چند همسری اعراب نقدهای اساسی وارد کرد و یگانگی عشق را ستود و حتی به دفاع از روسپیان پرداخت و جامعه روسپی‌پرور را نکوهش کرد. در نظر او اینکه زن برای چند برگ اسکناس خریدوفروش می‌شد، برگی شرم‌آوری بود. جامعه سنتی آن روزگاران چنان برخورد تندی با نزار داشت که بحث‌های انتقادی شدیدی راجع به شیوه شاعری او تا مدتی به پارلمان سوریه کشیده شد. این اتفاق وقتی افتاد که نزار ۲۱ ساله بود اما نتوانست مانع از عروج او در پست‌های مهم دیپلماتیک شود. سرانجام در ۱۹۶۶ نزار از کار دیپلماتیک استعفا داد و به بیروت رفت تا در آنجا سکونت کند و انتشاراتی هم در آنجا به نام خودش راه انداخت. اما چرا نزار شغل مهم دیپلماتیکش را رها کرد و چرا به جای دمشق یا هر شهر دیگری، ساکن بیروت شد؟ این به یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی نزار قبانی مربوط می‌شود که ملاقات او با یکی احتیاج به دیپلماسی عراق بود. دختری به نام بلقیس الراوی که در شهر اهدم، در کرانه رود دجله به دنیا آمده بود و از مبارزان سرسخت جبهه مقاومت محسوب می‌شد. در دهه ۶۰ میلادی که نزار به‌عنوان یک دیپلمات به بغداد رفته بود اعلام می‌کرد تا اینکه کولیت خوری، شاعر و رمان‌نویسی که مدتی نخست‌وزیر سوریه هم شد، اصل قضیه را فاش کرد و منتقدان توانستند به ارتباط آن با جهان‌بینی نزار قبانی پی ببرند. به‌هرحال نزار قبانی تحت‌تاثیر همین اتفاق ناگهان، از ۱۶ سالگی سرودن شعر را بنابر آرمانی که دفاع از حقوق انسانی زنان در جامعه عرب بود، آغاز کرد. پدرش می‌گفت «این پسرک خیالاتی نه می‌تواند برای خودش کاری بکند و نه برای این جهان» اما نزار در سال ۱۹۴۵ از دانشکده حقوق دمشق فارغ‌التحصیل شد و همان سال، درحالی که ۲۲ سال بیشتر نداشت، به‌عنوان سفیر سوریه در مصر منصوب شد. یک سال بعد در ۱۹۴۶، نزار برخلاف خواهرش که حاضر شد جان بسپارد تا به یک ازدواج فیبله‌ای تن ندهد، به چنین چیزی تن داد. همسر او زهرا آقیبق، دختر خاله‌اش بود. شاید او ابتدا در حد خواهرش نسبت به همسری که ناخواسته برایش انتخاب شده بود، دیدگاه منفی نداشت؛ اما این پیوند ۶ سال بیشتر دوام نیاورد. ماندن نزار در قاهره هم چندان طول نکشید و او که آدم بی‌قراری بود و یک جا نمی‌نشست، مرتب پست‌های دیپلماتیکش را در کشورهای مختلف عوض کرد. خودش می‌گوید «بیشتر اشعارم را به سفر مدیونم.» او در ۱۹۵۸ و سال سفیر سوریه در چین بود تا ۱۹۶۲، به‌مدت چهار سال سفیر این کشور در اسپانیا شد. اما نخستین کتاب شعر نزار قبانی در ۲۱ سالگی و همزمان با اواخر تحصیلش در دانشگاه منتشر شد. کتاب «زن سبزه‌رو به من گفت» وقتی منتشر شد، قبل و قال فراوانی به پا کرد. نسل قدیم با شدت تمام به این مجموعه تاختند چون شاعر در آن بی‌پرده از عشق و به زن سخن گفته بود، بی‌اینکه عشق زمینی را استعاره‌ای از چیز دیگر بگیرد. در چهان سنتی عرب اگر شاعری در یک شعر از زنی که معشوقه‌اش بود نام می‌برد، عشیره و خاندان آن زن را بی‌آبرو کرده بود؛ اما نزار زن را دارای مقامی بالاتر از وسیله‌ای برای اطفای غرایز مردانه می‌دانست. او به چند همسری اعراب نقدهای اساسی وارد کرد و یگانگی عشق را ستود و حتی به دفاع از روسپیان پرداخت و جامعه روسپی‌پرور را نکوهش کرد. در نظر او اینکه زن برای چند برگ اسکناس خریدوفروش می‌شد، برگی شرم‌آوری بود. جامعه سنتی آن روزگاران چنان برخورد تندی با نزار داشت که بحث‌های انتقادی شدیدی راجع به شیوه شاعری او تا مدتی به پارلمان سوریه کشیده شد. این اتفاق وقتی افتاد که نزار ۲۱ ساله بود اما نتوانست مانع از عروج او در پست‌های مهم دیپلماتیک شود. سرانجام در ۱۹۶۶ نزار از کار دیپلماتیک استعفا داد و به بیروت رفت تا در آنجا سکونت کند و انتشاراتی هم در آنجا به نام خودش راه انداخت. اما چرا نزار شغل مهم دیپلماتیکش را رها کرد و چرا به جای دمشق یا هر شهر دیگری، ساکن بیروت شد؟ این به یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی نزار قبانی مربوط می‌شود که ملاقات او با یکی احتیاج به دیپلماسی عراق بود. دختری به نام بلقیس الراوی که در شهر اهدم، در کرانه رود دجله به دنیا آمده بود و از مبارزان سرسخت جبهه مقاومت محسوب می‌شد. در دهه ۶۰ میلادی که نزار به‌عنوان یک دیپلمات به بغداد رفته بود

و بلقیس را برای اولین بار دید، شیفته او شد و به قول حافظ شیرازی، شاعری که نزار قبانی آثارش را دوست می‌داشت، «افتاد مشکل‌ها». نزار دو شعر سرود و با این دو خطبه، بلقیس را از پدرش خواستگاری کرد اما پدر بلقیس موافقت نکرد. چنین شد که نزار با اندوه فراوان عراق را ترک کرد.

بلقیس که خودش هم به نزار دل داده بود، تلاش کرد تصمیم او را عوض کند و سرانجام موفق شد و نزار دوباره به عراق بازگشت. در جشنواره شعر المربد، نزار قبانی شعری را با این عنوان آغاز کرد: «سلام عراق، من آمده‌ام تا بر لبانتان آواز گریه‌هایم را سر بدهم» این قصیده شورانگیز و حزن‌آلود باعث شد عراقی‌ها با نزار همدردی کنند، ازجمله رئیس‌جمهور وقت این کشور، احمد حسن البکر که دو سروده بلقیس را به‌عنوان جوایه نزار برای او فرستاد و همین‌طور وزیر امور جوانان، شفیق الکمال و معاون وزیر امورخارجه عراق، شازل تقا، که هر دو شاعر بودند. اینها همه برای نزار شفاعت کردند و پدر بلقیس بالاخره با وصلت آنها موافقت کرد.

این بلقیس بود که نزار را به آغوش پدر مبارزش بازگرداند و اصالت سیاسی او را که حاوی رحیمی‌ای است، بیش از جناباند. بلقیس کارمند سفارت عراق در بیروت بود و نزار که پس از ماجراهای تودرتو با لاتخره توانسته بود با او ازدواج کند، سال ۱۹۶۶ در بیروت ساکن شد. سال بعد یکی از تلخ‌ترین اتفاقات جهان عرب در تاریخ معاصرش روی داد و جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی به هیدکشتی حکام عرب و عدم اتحاد آنها، به شکستی غمبار برای مسلمانان انجامید. از اینجا به بعد شعر نزار به‌طور جدی رنگ و بوی سیاسی گرفت و او به انتقاداتش از جامعه سنتی عرب ابعاد دیگری داد که حالا حاکمان سست‌عنصر ممالک عرب آسیا و شاخ آفریقا را هم شامل می‌شد. منتقدانش باز به سخن آمدند و گفتند نزار حق ندارد برای وطن شعر بگوید. او روحش را به زن و شیطان فروخته است. نزار اما پاسخ داد کسی که می‌تواند سر روی شانه معشوقه‌اش بگذارد و گریه کند، می‌تواند سر بر خاک وطنش هم بگذارد و بگرید. این پاسخ جدیدی را شاید بشود مانیفست شعر نزار قبانی دانست. عکس مستوی این جمله خطاب به مرتجعان عرب چنین می‌شود که هر کس نمی‌تواند سر روی شانه معشوقه‌اش بگذارد و گریه کند، این را هم نخواهد توانست که سر روی خاک وطن بگذارد و بر ایش گریه کند؛ یا به‌عبارتی صریح‌تر؛ کسی که عشق زمینی به زن را نمی‌تواند بفهمد، نخواهد توانست عشق به زمین یا آسمان را هم بفهمد. کتاب شعر نزار در نیمی از کشورهای عربی ممنوع شد و توزیع نسخه‌های زیرزمینی آن رواج یافت. نام این کتاب «یادداشت‌هایی بر شکست‌نامه» بود. نزار بعدها در مصاحبه‌ای راجع به رویداد جنگ اعراب با رژیم صهیونیستی که باعث سیاسی شدن شعرش به‌صورت علنی شد، گفت: «جهش من به‌سوی سیاست، نتیجه یک تکان درونی بود که به یکباره تمام صفحه‌های شیشه‌ای روح مرا خرد کرد. می‌خواهم تاکید کنم که شعر سیاسی‌ام مرا بر بیشتر از کی صلیب و بیشتر از یک طناب آویزان ساخت. بیشتر از نیمی از حکام کشورهای عربی، نسبت به شعر سیاسی من نظری خصمانه دارند و آن را مردود می‌شمارند و از ورود کتاب‌هایم به کشورهایشان جلوگیری می‌کنند، درصورتی که پیش از این کتاب‌هایم را به‌عنوان شاعر عشق نوازش می‌کردند و در آغوش می‌فشردند. برای من ممکن بود که از انطقا تبلیه پیروی کنم، لیکن من مرگ به شیوه بودایی را انتخاب کردم.»

حالا از طرفی منتقدان شیعه تغزلی و عاشقانه نزار به او می‌تاختند که توحق نداری برای وطن بسرایی و از طرف دیگر حتی تعداد‌ی از آنها که اشعار عاشقانه‌اش را پیش از این می‌ستودند، حالا به‌دلیل نقد صریح و افشاگر او لحنش را تاب نمی‌آوردند.

نزار از طرفی به‌لحاظ لفظی هم از همان ابتدا یک ساختارشکن بزرگ در شعر عرب بود. او زبان مردم کوچه و بازار را به شعر راه داد و کلماتی را در سروده‌هایش استخدام کرد که پیش از آن «ادبیاته به‌حساب نمی‌آمدند. مثلاً هیچ کس جرات نمی‌کرد در یک غزل یا قصیده عبارت «زیرسیگاری» را به کار ببرد اما نزار این روش را خوش‌به‌مرکز جاذبه زمین مبدل می‌شود.» همین کوچه‌بازاری بودن نزار است که باعث می‌شود شعرش بتواند عشق به مادر و محبوبه وطن را با هم جمع ببندد؛ و گرنه در قالب‌های سنتی‌تر شعر، این مفاهیم هرکدام معنای از پیش تعیین شده و غیرمنعطفی دارند. او می‌گوید: «مردم، خود آغاز و پایان من کلمه‌ای هستند که روی کاغذ آورده می‌شود. آنها اینه‌ای هستند که من ابعاد چهره‌ام را در آن می‌نگرم و بدون دیگران چهره‌ای نخواهم داشت. شعر برای من بوسه‌ای است که به دوطرف سنتی‌تر شعر، این مفاهیم هرکدام معنای از پیش تعیین شده و غیرمنعطفی دارند. او می‌گوید: «مردم، خود آغاز و پایان من کلمه‌ای هستند که روی کاغذ آورده می‌شود. آنها اینه‌ای هستند که من ابعاد چهره‌ام را در آن می‌نگرم و بدون دیگران چهره‌ای نخواهم داشت. شعر برای من بوسه‌ای است که به دوطرف احتیاج دارد؛ شاعر و مردمش؛ و شاعری که دیگران را از مملکت خودش بیرون براند، شاعری است که سعی در بوسیدن خویش دارد.» از آن رو که شعر نزار به رنگ مردم درآمده بود، از بی‌تفاوتی و عافیت‌طلبی دور شده بود و از برچ‌عاج‌نشینی و آن دسته از رفتارهای روشنفکرانه که عواطف انسانی را رسمیت نمی‌دهند هم همین طور. با وام گرفتن از تعبیر سهراب سپهری، شاعر ایرانی، می‌شود درباره نزار گفت که «همه ذرات نمازش متبلور شده‌اند» یعنی زندگی غیرشاعرانه از یک جایی به‌بعد برای او نامیمکن شد و حتی افتادن برگ از درخت را چنین می‌دید. «میزی که رویش می‌نویسم و کاغذی که شعرم را بر آن ثبت می‌کنم، باید زمینه آبی و صورتی داشته باشد؛ چراکه بی‌طرفی رنگ سفید مرا می‌کشد. چون از نوشتن بر کاغذ آبی و سبزرنگ، این احساس به من دست می‌دهد که دارم در آسمان تابستانی یا بر آبی خلیج و یا بر بر می‌نویسم. اما کاغذ سفید این احساس را به من می‌بخشد که دارم در مقبره آهکی‌ام اچیز می‌نویسم. رنگ سفید ضریح من است. دارالنشری را که تاسیس کرده‌ام، اثاثیه و دیوارهایش را به شعر برگردانده. حتی هنگامی که کار غیرشعری می‌کنم، احساس می‌کنم که به حداقلی از شاعرانگی برای شکستن روش نثر روزانه نیازمندم. فنجانی را که با آن قهوه می‌نوشم، آن جاسیگاری که سیگارهایم را در آن دفن می‌کنم، پرده‌های نقاشی که روی دیوار روبه‌رویم ام قرار گرفته، هیچ کدام را کوچک نمی‌شمارم. مسائل کوچک نزد من مسائل بزرگی هستند.»

نزار این حرف‌ها را سال ۱۹۷۱ در گفت‌وگویی در آلزاهنگ و ده‌شبه با منیر العکش، منتقد لبنانی می‌گوید. به‌عبارتی اینها را وقتی می‌گوید که بلقیس در کنارش است. این نزار پس از بلقیس است که یک دوره شورش علیه تحجر نسل پدرانش را تجربه کرده و حالا با حفظ آن موضع انتقادی، از سنت آبا و اجدادی خودش هم جانانه دفاع می‌کند. چنانکه در نوشته‌ای می‌گوید: «حتی هنگامی که در ریخت استریت (خیابانی در لندن) با در شانزلیزه (خیابانی در پاریس) می‌گذرم، مانند عربی بیابانی و عاشق رفتار می‌کنم که از مال دنیا جز عبا و حنجره خویش ندارد.»

نزار در همان مصاحبه طولانی با منیر العکش عباراتی دارد که رسم شدن یک عشق بین او و تعهد به امر سیاسی-اجتماعی را زیر تیغ آفتاب می‌برد.

«زن یک روز گلی بود در دستم، انگشتری در انگشتم و اندوهی شبرین که بر بالش من می‌خوابید. ولی بعد به شمشیری کشنده تبدیل شد. زن برای من سکه طلایی درون پنبه، کنیزی که در حرمسرا انتظارم را می‌کشد یا ساسافرخانه‌ای که چمدان‌هایم را در آن گذاشته‌ام تا بروم، نیست. حالا من زن را سرزمین انقلاب و عاملی از عوامل رهایی بخش می‌دانم. من مسائل او را با مسائل جنگ رهایی بخش جامعه که دنیای عرب درگیر آن است، مرتبط می‌شمارم. امروز، می‌نویسم تا زن را از دندان‌های خایفه و ناخن‌های سرکردگان قوم رهایی ببخشم. می‌خواهم او را از زن آشپزخانه و سفرجمع کن بودن نجات دهم و از شمشیر عنتره و ابی‌زید الهلالی آزاد سازم.»

شاید لابه‌لای همین جملات بوده که بلقیس برای نزار و میهمانش چای و کلوچه عصرانه می‌آورد و سال‌ها بعد نزار به یاد همین چای عصرانه بود که می‌سرود: «شیرین که می‌شوی، دنیا یک استکان چای می‌شود. همه‌جا صحبت از یک زن است و هیچ زنی در جهان زنده نیست به‌جز تو» بلقیس الراوی، محبوبه جاودان نزار قبانی و شریک ادیب و مبارز او ساسال ۱۹۸۱ در انفجار تروریستی سفارت بغداد واقع در بیروت جان سپرد. گفت‌رفته بودی انار بخری، اما دانه‌هایت را آوردند. از آن روز تا ۱۷ سال بعد که قلب نزار بالاخره از تپش ایستاد، این واقعه چنان سوز و اندوهی به شعرش داد که گاهی از طاقت مخاطبش فراتر می‌رود. بخشی از اشعار او برای بیروتی که درحال سوختن است، به همین واقعه مربوط می‌شود. نزار بیروت را مادرش، محبوبه‌اش، وطنش و دفتر شعرش می‌دید. همچنان که شهرهای دیگر را می‌دید. او اصالتی حجازی، معشوقه‌ای عراقی، خانه‌ای دمشقی و مادری ترک‌تبار داشت و شهری که در مدت عمرش با همه‌ی زیست و می‌سرود، بیروت بود. ازاین رو دیدگاه نزار نسبت به مفهوم وطن دایره وسیع‌تری پیدا کرده بود. او در همان شعر مشهور «بیروت می‌سوزد و من تو را دوست دارم»، خطاب به بلقیس از «عروسک‌های محلی که یادگار عشق بود» و بلقیس با خوش از یونان و از بالکان و مراکش و فلورانس و سنگاپور و تایلند و شیراز و نیبوا و ارکستان آورده بود، می‌گوید و از زیر آوارهای بیروت، اندوه تمام شهرهای غمدیده‌ای را که می‌شناخت، بیرون می‌کشید. پس از کشته شدن بلقیس، نزار لبنان را ترک کرد و پس پاریس و ژنو درحال مسافرت بود تا اینکه سرانجام در لندن مستقر شد. جایی که ۱۵ سال آخر عمرش را سپری کرد و همچنان به انتشار کتاب‌ها و اشعار بحث‌انگیز خود ادامه داد تا اینکه در ۳۰ آوریل ۱۹۹۸ در ۷۵ سالگی در لندن درگذشت. نزار وصیت کرده بود که او را در دمشق، در واداگهان مدفن عربی بیابانی و عاشق رفتار می‌کنم که از مال دنیا جز عبا و حنجره خویش ندارد.»

نزار در همان مصاحبه طولانی با منیر العکش عباراتی دارد که رسم شدن یک عشق بین او و تعهد به امر سیاسی-اجتماعی را

ادامه در صفحه ۱۳

گفت‌وگو

گفت‌وگو با اردشیر رستمی درباره شعر و دنیای نزار قبانی

بیروت برای قبانی خاک نبود، عشق بود

سیدمهدی موسوی‌تبار
روزنامه‌نگار

اردشیر رستمی با اینکه سال‌هاست به‌عنوان کاریکاتوریست، معمار و مجسمه‌ساز فعالیت می‌کند، اما عموم مردم او را همچنان با نقش جوانی شهریار به یاد می‌آورند. رستمی اهل شعر و کتاب است. شعر فارسی و شعر جهان را می‌خواند و خوب می‌شناسد. نزار قبانی و دنیا و نگاهش را مطالعه کرده و با کوچه پس کوچه‌هایش آشناست. قبانی در سال ۱۹۲۳ در دمشق سوریه به‌دنیا آمد و به‌اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران شعر عرب، نزار قبانی چه از نظر قالب شعری و چه از نظر محتوای شعری یکی از پدیده‌های شعر عرب است. دکتر شفیعی کدکنی در کتاب شاعران عرب آورده است: «چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه از شعرش خوششان بیاید یا نه قبانی پرنفوذترین شاعر عرب است، به‌دلیل اینکه بیشتر اشعار او مربوط به عشق زمینی است او را «شاعر زن و عشق» لقب داده‌اند. شعرهای قبانی به چندین زبان در دنیا ترجمه شده‌اند و طرفداران زیادی دارد. با رستمی درباره اشعار نزار قبانی و دنیای شعر و زبان با اینکه سال‌هاست به‌عنوان کاریکاتوریست، معمار و مجسمه‌ساز فعالیت می‌کند، اما عموم مردم او را همچنان با نقش جوانی شهریار به یاد می‌آورند. رستمی اهل شعر و کتاب است. شعر فارسی و شعر جهان را می‌خواند و خوب می‌شناسد. نزار قبانی و دنیا و نگاهش را مطالعه کرده و با کوچه پس کوچه‌هایش آشناست. قبانی در سال ۱۹۲۳ در دمشق سوریه به‌دنیا آمد و به‌اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران شعر عرب، نزار قبانی چه از نظر قالب شعری و چه از نظر محتوای شعری یکی از پدیده‌های شعر عرب است. دکتر شفیعی کدکنی در کتاب شاعران عرب آورده است: «چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه از شعرش خوششان بیاید یا نه قبانی پرنفوذترین شاعر عرب است، به‌دلیل اینکه بیشتر اشعار او مربوط به عشق زمینی است او را «شاعر زن و عشق» لقب داده‌اند. شعرهای قبانی به چندین زبان در دنیا ترجمه شده‌اند و طرفداران زیادی دارد. با رستمی درباره اشعار نزار قبانی و

شعر عرب به بهانه انفجار بیروت همکلام شدیم.

در این چند روز و بعد از حوادث بیروت، شعرهای نزار قبانی بازخوردهای زیادی داشته و در جاهای زیادی دیده شده است. به‌نظر شما شعر قبانی چه ویژگی‌هایی دارد که سر بزنگاه‌های تاریخی شعرهایش محل ارجاع می‌شود؟

خود نزار معتقد است که شعر باید تبدیل به ساحل عمومی شود تا همه انسان‌ها از آن بهره ببرند و شعر در حیطه یک طبقه خاصی قرار نگیرد و خودش هم به‌خاطر زندگی اش و همسرش و به‌خاطر باورهایش درگیر مردم شد و سعی کرد فاصله‌ای با مردم ایجاد نکند و به‌خاطر همین است که شعرش از اقبال مردمی برخوردار است.

نزار قبانی سفرهای زیادی رفته و جاهای مختلفی را دیده است. اما باز به وطن خودش بازمی گردد. این عکاسه انگار در شعرش هست به‌رغم اینکه جهان شمول است، نگاه به وطن دارد.

این موضوع متعلق به همه شاعران عرب است. مساله لبنان و فلسطین و اعراب مساله یک سال دو سال و ۱۰ سال نیست. مساله ده‌ها سال است. در شعر همه شاعران عرب این چند موضوع مطرح است ولیکن چون نزار قبانی در بیروت زندگی کرده است بیروت را به شکل یک عشق می‌بیند و با عشق به آن نگاه می‌کند و حرف می‌زند. اتفاقا همسرش هم در بیروت شهید می‌شود و برای همین است که بیروت و مفهوم عشق کنار هم برایش عجین شده و به‌خاطر همین است که برایش تبدیل به حماسه شده است. نزار برای بیروت و لبنان عاشقانه می‌گوید و حتی در بعضی شعرهایش می‌بینیم که با بیروت دعوا هم می‌کند. بیروت برای نزار فقط یک خاک نیست و به‌عنوان یک موجود زنده با آن برخورد می‌کند.

بیروت برای نزار چه نقشی در دارد مثل یک معلم است یا یک پدر؟

هیچ کدام، نزار به بیروت نگاه عاشقانه دارد. نزار دوستش دارد. شدیدا هم دوستش دارد و انگار بدون آن وجود ندارد. نزار وقتی از آن دور می‌شود حسرتش را می‌خورد و وقتی بیروت آزرده می‌شود، او هم آزرده می‌شود. بیروت برای او یک موجود زنده است و فقط یک خاک نیست.

گفتید درمورد شعر عرب قائل به ویژگی هایی هستید. برخلاف برخی از اشعار که محصور به چشم و ابرو هستند گویا شعر معاصر عرب و به‌خصوص شعر نزار قبانی در ساحتی فراتر از این به مسائل اجتماعی، سیاسی هم تنه می‌زند.

هیچ شعر عاشقانه‌ای برای چشم و ابرو نیست. هیچ‌وقت چشم و ابرو دلیل شعر نمی‌شود. «بالای خود در آینه چشم من ببین! تا با خبر از عالم بالا کنم تو را.» در شعر عاشقانه، شاعر، زیبایی های چشم و ابرو را ستایش نمی‌کند؛ حتی در اروتیک شعرهای اروپایی هم اینگونه نیست. شاعر می‌گوید که من از تو به چیز دیگر فراتر از آن چیزهایی که فکر می‌کنی می‌رسم و تبدیل به اسطوره می‌شود. در نزار قبانی هم همین‌طور است و در شعر عرب هم همین‌طور است.

مقصود من اشعاری است که در قرن‌های یک و دو شعر فارسی دیده است اینکه شاعر بیشتر درحال توصیف خوله‌خال و ابرو است و شعر عاشقانه یا فراتر از وصف و مدح ظاهر معشوقه نمی‌گذارد. اما در شعر معاصر عرب و خاصه شعر نزار قبانی اینگونه نیست.

دوره‌ای که گفتید شاعرها یک کمی، اروتیک و غیر اسطوره‌ای تر بودند و شاید بتوان در مورد دوره‌ای که گفتید شاعرها یک کمی، اروتیک و غیر اسطوره‌ای تر بودند و شاید بتوان در مورد زیادی داریم. دغدغه‌های فرهنگی مشترک زیادی داریم. دین مشترک داریم. حتی دردها و شادی‌های مشترک زیادی داریم. ترانه‌ها، اشک‌ها و لبخندهای مشترک بین ما و اعراب هست.

چقدر خاورمیانه‌ای بودن ما بر شاعرانگی ما اثر گذاشته است. می‌شود گفت که ادم‌ها در خاورمیانه شاعر می‌شوند؟

نه این‌طوری نیست. ما یک مو متعصبانه به این منطقه نگاه می‌کنیم و در این نگاه برتری‌طلبی حس می‌شود. شما هرجای جهان بروید، ایسلند، فنلاند، نروژ، اتریش و هرجای جهان بروید، شاعر می‌بینید.

منظورم به تعدد اتفاقات تلخ خاورمیانه است که به شاعر سروژه‌های مختلف می‌دهد و حتی نگاهش را تغییر می‌دهد. ما در استرالیا و فنلاند این حجم از اتفاقات را نمی‌بینیم که در خاورمیانه شاهدش هستیم.

بله، این را قبول دارم. متاسفانه همین‌طور است. مسائلی که کشورهای اروپایی و آمریکایی در ۲۰۰ سال می‌بینند ما در ۲۰ سال می‌بینیم.

فکر می‌کنید کدام‌یک از آثار قبانی به این روزهای لبنان نزدیک‌تر است.

شعر خاصی را نمی‌توانم بگویم و یک کتاب معرفی می‌کنم. کتاب «جمهوری در اتوبوس»، که ۷۰ درصدش برای لبنان است.

دلیل اینکه شاعر نزار قبانی، درویش و بعضی از شاعران عرب در ایران طرفدار پیدا می‌کند، چیست؟ شما اگر به آمریکا بروید، خیلی‌هایشان فکر می‌کنند که ایران، یک کشور عربی است. مثل برخی از ما ایرانی‌ها که فکر می‌کنیم که کره بخشی از چین و ژاپن هستند. حالا اگر این را فراتر در نظر بگیرید می‌توان گفت که همه اینای بشر از یک جنس هستند و همه ما ساکنان کره‌زمین هستیم. وقتی اینگونه به قضیه نگاه کنیم همه جای این کره خاکی برای همه بشر هست. هر جای چین و کره متعلق به ماست و هر جای ایران و سرزمین‌های عرب برای تمام جهان است. وقتی از بالا به کره‌زمین نگاه کنید که این اندازه یک اتم هم در کائنات نیست. اینها را ما بزرگ کردیم و این مرزبندی‌ها را ساختیم. ضمن اینکه باید گفت ما و اعراب اشتراکات فرهنگی

ادامه در صفحه ۱۳

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

صدای انفجار هفته پیش بیروت بود یا دیدن صورت‌های بهت‌زده ساکنان این شهر، هرچه بود، بهانه‌ای شد تا شعرهای عاشقانه نزار قبانی توسط کاربران فضای مجازی بازخوانی و بازنشر شود. در یادداشت‌های زیر سجاد رشیدی‌پور و محمدرضا بازرگانی از دومنظر متفاوت به اشعار نزار قبانی و چرایی محبوبیت این شاعر عرب در بین مردم پرداخته‌اند. رشیدی‌پور، قبانی را شاعر «زن» خوانده است؛ شاعری که در ستایش عشق و دفاع از حقوق برابر دفاع زن عرب شعر سروده و بازرگانی درمورد زبان شعر قبانی نوشته است: «زبان شعر نزار از طرفی وام‌دار استواری زبان فصیح و کهن عرب است و از طرفی گرمی و بی‌پروایی زبان عامه مردم را در دل خود دارد.» پیشنهاد می‌کنم برای آشنایی با لحن و زبان شعر نزار قبانی یادداشت‌های پیش‌رو را بخوانید.

شاعر امروز

سجاد رشیدی‌پور
شاعر

این روزها که خبر انفجار وحشتناک بیروت بر سر زبان‌هاست، شعری منتسب به نزار قبانی دست‌به‌دست می‌چرخد که برای معشوقه‌اش نوشته که در انفجار سال ۱۹۸۱ در بیروت کشته شده است:

«بلقیس
رفته بودی انار بخری
دانه‌هایت را آوردند»

برای اطلاع از صحت انتساب این شعر، نظر احمد پوری، مترجم شعرهای نزار قبانی را جویا شدم و ایشان چنین پاسخ دادند که: «بنده شخصا به این شعر در کتاب‌های نزار برنخورده‌ام و زبان شعر هرچند نزدیک به نزار است، اما ساختارش انتساب آن را به او بعید می‌کند. اخیرا به موتنازی از چند شعر نزار که اتفاقا بخشی از آن هم از شعر ۱۲ گل سرخ برای موهای بلقیس است، این بند را ساخته‌اند و بعید است که این شعر به این شکل متعلق به نزار باشد.» اگر این شعر از نزار نباشد، مهر ت